

# تَهذِيبُ الْأَخْلَاقِ

تأليف

یحییٰ بن علی بن حمید بن کریم

المتوفی سنة ۳۶۴ هـ. ق.

بامقدمه و تصحیح و ترجمه و تعلیق

دکتر محمد دامادی



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران ۱۳۶۵

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی  
وابسته به  
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

تَهْدِیْبُ الْأَخْلَاقِ

شماره : ۵۵۴

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار : ۱۳۶۵

ناظر چاپ : علی اصغر- کریمی

چاپ : اول

چاپ شرکت افست «سهامی عام»

بها : ۳۳۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

## فهرست مطالب

۹	سرآغاز
۱۱	شرح احوال و آثار یحیی بن عدی
۱۳	شعریحیی بن عدی
۱۴	شاگردان یحیی
۱۵	آشنایی با موازین ترجمه و کیفیت گزارش تهذیب الاخلاق
۱۷	اخلاق از دیدگاههای گوناگون
۱۹	تهذیب الأخلاق یحیی بن عدی
۲۲	یادداشت ها و منابع
۲۵	مشخصات برگزیده منابع
۴۲ تا ۱	متن عربی تهذیب الأخلاق
۹۷ تا ۴۳	ترجمه فارسی تهذیب الأخلاق
	موارد تصحیح متن عربی
	فرهنگ نوادر لغات تهذیب الأخلاق
۱۰۶ تا ۹۹	فهرست ها



## به نام خداوند جان آفرین

مجموعهٔ رسایلی از بزرگان ادب عربی — که برخی از آنان نیز ایرانی نژاد و نه تنها معرف آثار جاویدان ذوق و قریحهٔ ایرانی، بل که مبین طرز تلقی و نمایانگر کیفیت بینش سرآمدان نوع انسانی در زمینهٔ ادب و فرهنگ جهانی بشمار می‌روند — نخستین بار در سال ۱۳۲۶ هـ.ق / ۱۹۰۸ م. در قاهره انتشار یافت که بار دیگر در ۱۳۳۰ هـ.ق / ۱۹۱۲ م در همان شهر و سپس در ۱۳۶۳ هـ.ق / ۱۹۴۴ م در غوطهٔ دمشق<sup>۱</sup> هر بار با افزایش و کاهش محدود برخی از مندرجات و برای چهارمین بار در ۱۳۷۴ ق / ۱۹۵۴ م در قاهره در ۵۲۶ صفحه بطبع رسیده است.

نام این مجموعه رسائل البلغاء است که انتخاب و تصنیف رساله‌ها را استاد محمد کردعلی<sup>۲</sup> بعمل آورده و «انجمن تألیف و ترجمه و نشر» آن را چاپ کرده و انتشار داده است.

آخرین رساله که از صفحهٔ ۴۸۳ تا ۵۲۲ طبع چهارم کتاب را شامل است، رساله‌ای است به عنوان تهذیب الأخلاق از یحیی بن عدی الیعقوبی که اینجانب آن را از غلط‌های چاپی پیراسته و متن بدون اعراب و حرکات و علامات آن را به صورت مُعَرَّب و مشکول و به گونه‌ای تازه و دارای مزایای فنی، تصحیح و ترجمه کرده و به صورتی که در صفحه‌های آینده از نظر خواهد گذشت، آن را به شیفتگان مکارم اخلاق و سالکان طریق معرفت و رهروان کاروان مجاهدت و فضیلت،

پیشکش می‌دارم.

کتاب حاضر — پیش از اقدام کردعلی در انتشار آن یکبار اندکی پس از نخستین چاپ رسائل البلاغیه در ۱۹۰۸ م — بار دیگر انتشار یافته است. نخستین بار در سال ۱۵۸۸ م در چاپخانهٔ مَلّی قبطی و دومین بار به کوشش جرجس فیلوئاوس عوض در سال ۱۹۱۳ م و در شصت و سه صفحه (۳).

متن تهذیب الاخلاق مندرج در «رسائل البلاغیه» ی مارالدکر، هر چند مضبوط است اما از غلط‌های چاپی خالی و از سهو و زلت عاری نیست. غلط‌های مذکور، در متن مصحح و مُعَرَّب و مشکول حاضر، با رمز (ك) به عنوان علامت اختصاری متن (کردعلی) اصلاح گردیده است.

اینجانب در نگارش مقدمه و سرگذشت‌نامهٔ نویسنده تهذیب الاخلاق، و نیز به هنگام ترجمهٔ متن و دقت در نوا در لغات و تعبیرات، هیچ نکته و خبر و دقیقه و مطلبی را بدون مراجعه و استناد به مأخذی معتبر و صحیح ذکر نکرده‌ام اما اگر در تصحیح و یا ترجمه و یا تعلیق و یا استدراک و استنباط خویش دچار خطا گردیده‌ام از پیشگاه ارباب فضیلت و معرفت پوزش می‌طلبم. و هوبقدر طاقتی القاصرة و بضاعتی المزجاة و مالا یُدْرِكُ کُلَّهُ لا یُشْرکُ کله و السّلام علیه و علی اولاده المعصومین لعله یكون دُخْرًا لِي لِيَوْمٍ لا یَتَفَعُّ مَالٌ وَ لا یَبْنُونَ إِلَّا مَنْ آتَى اللّهُ یَقْلِبُ سَلِیْمًا.

محمد دامادی

اصفهان — سوم شهریور ماه ۱۳۶۴

## شرح احوال و آثار یحیی بن عدی

ابوزکریا یحیی بن عدی بن حمید بن زکریای منطقی (۲۸۰ - ۳۶۴ ق / ۸۹۴ - ۹۷۵ م)، از نصرانیان یعقوبی النحله بوده است که در تکریت زاده شده و به بغداد رفته و نزد ابونصر فارابی (۲۶۰ یا ۲۵۹ - ۳۳۹ / ۸۷۳ - ۹۵۰ م) و ابویشرمتی بن یونس القنائی (متوفی در ۱۱ رمضان ۳۲۸ ق در بغداد) و گروهی دیگر از حکیمان و عالمان سده چهارم علم آموخته و از راسخان در فلسفه گردیده و در ایام زندگانی به ریاست اهل منطق سرافراز آمده و علاوه بر تألیف آثار مستقل، بسیاری از آثار سریانی را به زبان تازی ترجمه کرده، و در سن هشتاد و یک سالگی در بغداد در گذشته و در «بیعة القطیعة» بخاک سپرده شده است. و مصداق گفته شاعر معاصر خویش، رودکی (در گذشته در ۳۲۹ ق) واقع گردیده است:

از شمار دو چشم یک تن کم      وز شمار خرد هزاران بیش

وی مانند بسیاری دیگر از دانشوران سخت کوش و پرمایه همروزگار خویش، در مدت زندگانی همواره به استنساخ کتابها به دست خویش می پرداخته است. محمد بن اسحاق ابن التمیم (در گذشته ۳۷۸ ق) در کتاب الفهرست درباره وی می نویسد:

«روزی که در میان وراقان بودیم و من وی را از زیادی کارنوشتن ملامت می نمودم، خطاب به من گفت: از صبر و حوصله من توجه شگفتی و تعجبی

داری؟ من از تفسیر طبری دو نسخه به خط خود نوشته و برای پادشاهان اطراف فرستادم و از کتابهای متکلمان به اندازه‌ی نسخه برداری کرده‌ام که از شماره بیرونست. و به یاد ندارم که در حیات خویش، شب و روزی گذشته باشد و از صد صفحه، کم تر نوشته باشم!»<sup>۴</sup>

بی گمان، عبارت اخیر ابن الندیم — مبین استغراق یحیی<sup>۱</sup> در کتابت نسخه‌ها و اشتغال دایم وی به تألیف و تصنیف کتابهای علمی می‌تواند باشد. ابوحنیان توحیدی<sup>۵</sup> درباره‌ی وی می‌گوید:

«شیخی<sup>۶</sup> خوش خوی اما بی آرام بود. ترجمه اش نارسا<sup>۷</sup> و تشریفی بی اندام و کوتاه بر قامت عبارت بود. هر چند مسایل گوناگون را بارفق و مدارا بخوبی حل می‌کرد و بسیاری از مستمعان در محضر وی به استادی رسیدند اما از وسعت دامنه الهیات خسته می‌گردید و از سیر در آفاق آن باز می‌ماند و از استناد به مطالب الهی سرباز می‌زد. زیرا علاوه بر دقیق بودن مسایل مذکور، درک عظمت مباحث الهی، برایش نامفهوم بود. اما مردی نیک محضر بود.»<sup>۸</sup>

از آثار وی می‌توان کتاب تهذیب الاخلاق و شرح مقاله اسکندر در بیان فرق میان جنس و ماده، و «مقاله‌ی درباره‌ی موجودات» و «مقاله‌ی ارسطو در دانش ماوراء الطبیعة» و «ردّ بر آنچه فرقه‌های سه گانه (یعقوبی، نسطوری و ملکی) بدان باور دارند.» در کتابخانه‌ی واتیکان و مسایل شامل هفده رساله، و «مقاله در بیان آن که حرارت آتش، جوهر آتش نیست.» و «رساله‌ی در ردّ بر معتقدان به ترکیب اجسام از اجزای لایتجزی» و «رساله‌ی در تحلیل انواع قیاس» و «رساله‌ی درباره‌ی آراء تحقق یافته حکما» را نام برد.

از آثاری که از زبان سریانی به تازی ترجمه کرده است، می‌توان از کتاب النوامیس افلاطون و ما بعد الطبیعة و الکلام عن الشعریاد کرد. وی برخی از ترجمه‌های بشر بن متی به تازی را نیز اصلاح کرد. درباره‌ی ما بعد الطبیعة نیز کتابی به اسم تفسیر الالف الصغری دارد و نیز رساله‌ای به عنوان «نفی القول بأن

الافعال لله و الاکتساب للعبد»<sup>۱</sup>

شعریحیی بن عدی

ابوحیان توحیدی در کتاب مقابسات به نقل از ابوسلیمان منطقی (در گذشته ۳۸۰ق) به روایت شعری از یحیی بن عدی — استاد فلسفه خویش — پرداخته، و می نویسد که روزی یحیی خواست از این شعر خالد کاتب:

لَسْتُ أَذْرِي أَطَالَ لَيْلِي أَمْ لَا؟      كَيْفَ يَذْرِي بِذَاكَ مَنْ يَتَّبَعِي؟  
لَو تَفَرَّغْتُ لَأَسْتَطَالَ لَيْلِي      وَلرَعِي النَّجُومَ كُنْتُ مُخَلًّا

(نمیدانم که شب من طولانی بوده است یا نه؟ کسی که بی آرام است چگونه این موضوع را می داند؟ هر گاه می خواستم که برای درازی شب و شمردن ستارگان آمادگی داشته باشم، باید فکرم آزاد باشد.) استقبال نموده، شعری بسازد. پس از چند روز — این شعر را که ضمن آن برخالد کاتب، خرده گرفته است. سروده و برخواند:

إِنْ يَكُنْ لَأَذْرِي إِلَّا الْمُخَلًّا      لَسْتُ تَذْرِي إِنْ كُنْتُ تَذْرِي أَمْ لَا؟  
أَوْتَكُنْ دَارِيًا بِذَاكَ فَهَلَّا      كُنْتُ تَذْرِي أَطَالَ لَيْلِكَ أَمْ لَا؟

(اگر فقط کسی که فکرش آزاد است، می داند — تو بخواهی یا نخواهی، نمی توانی بدانی. و اگر آن را می دانستی، پس چرا ندانستی که شبت طولانی بود یا نه؟)

و همه یاران از شنیدن این شعر خندیدند و در شگفت ماندند که گاه باشد که فاضلی با وجود بصیرت تام و دانایی از توفیق محروم می گردد. ابوحیان می افزاید که ابوسلیمان منطقی به خواندن این ابیات یحیی<sup>۱</sup> از برای ما مایل نبود و چون پافشاری بسیار نمودیم و آن را خواند، گفت: شعریحیی بسیار رکیک است و دلالت بر ناتوانی طبع شاعر می نماید و بر ما است که آن را پنهان ساخته، پوشیده

## شاگردان یحییٰ

سنت عالمان در عهد اسلامی بر این بوده است که جانشین تربیت کنند و میراث تمدن و فرهنگ را به نسل دیگر بسپارند. شیوه شاگردان نیز — تنها قناعت به درک صحبت یک معلم و یا استاد نبود بل که هر کجا شمع علمی می‌درخشید — خود را پروانه وار بدان می‌زدند و به کسب نور دانش می‌پرداختند و با عشقی عظیم و علاقه‌ای سرشار و پشتکاری کم مانند که تنها در میان عاشقان علم، نظیر آنها را می‌توان یافت — در سراسر زندگانی به رسالت علمی خویش می‌پرداختند. یحیی بن عدی، خود شاگرد مستقیم فارابی بود<sup>۱۱</sup>. و بتوبه خود شاگردان و جانشینانی را تربیت نمود که اهم آنها از این قرارند:

(۱) ابوسلیمان محمد بن طاهر بن بهرام المنطقی السجستانی را که خود دانشمندی بزرگ و فیلسوفی نامور و از سرآمدان و دانشوران علوم اوائل بشمار می‌رود. و در دستگاه فرمانروایی عضدالدوله و نزد ریزنان و بلندپایگان حکومت وی مقامی بلند و پایگاهی ارجمند داشت که برای حصول مقصود و وصول به مراد همواره فاضلان و ادیبان و حکیمان و فرمانروایان به خانه وی فرود آمده، او را کعبه آمال خویش می‌دانستند. وی را که در حدود سال ۳۸۰ ق در گذشته است، از شاگردان مستقیم یحیی دانسته اند وی در کتاب صوان الحکمة باجمال در باره یحیی سخن رانده است (ص ۳۲۷ و ۳۲۸) که عین عبارات را در مقابسه ۱۳ (ص ۵۵ — ۱۵۴) ابوحیان توحیدی می‌تواند خواند.

(۲) ابوحیان توحیدی که در میان ادبا و حکما مشهور و بی‌نیاز از هر گونه تعریف و تلقیب است، در فاصله سالهای ۳۶۱ هـ ق تا ۳۹۱ — شاگرد یحیی بن عدی بوده است. وی در کتاب مقابسات<sup>۱۳</sup> بارها از استاد خویش با عنوان «شیخنا» یاد کرده است.

(۳) ابوالخیر الحسن بن سوار بن بابابن بهنام که در بغداد به «ابن الخمار»

معروف بوده است. از اکابر فیلسوفان و افاضل حکیمانی است که به حدت ذکاء و زیرکی و وسعت اطلاع و استیلائی بر علوم اوایل موصوف بوده و بسیاری از کتابهای سریانی را به تازی - که زبان فرهنگی عصر وی بشمار می‌رفته - با ایجادت و ایتقان ترجمه کرده است. و خود مصنفات فراوانی دارد و در حرفه پزشکی به شیوه پزشکیانی چون بقراط و جالینوس راه پیموده و با بزرگان به بزرگ منشی و با خردان به فروتنی رفتار می‌کرده است نیز، در شمار شاگردان یحیی<sup>۱</sup> بوده است. وی علی الظاهر حوالی سال ۳۷۰ ق در گذشته است.

۴) ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داود جراح (در گذشته در ۳۹۱ ق در بغداد) که نزد یحیی<sup>۱</sup> بن عدی منطق آموخت و در ملازمت وی به کمال مهارت در فن مذکور نایل آمد.

۵) ابوعلی عیسی بن اسحاق بن زرعة نصرانی منطقی، (در گذشته در ۳۹۸ ق)، بغدادی المولد بود. که زمانی دراز نزد یحیی<sup>۱</sup> به تحصیل دانش فراوان پرداخت وی در شمار مترجمان زبردست روزگار خویش بوده و کتاب ارسطوفی المعمور من الارض را مختصر کرده است. ابوحنیان بخاطر صحت نقل و خوبی ترجمه و مراجعه زیاد به کتب، ترجمه وی را به تازی بریحیی<sup>۱</sup> ترجیح نهاده است. به هر حال وی در مصاحبت با یحیی<sup>۱</sup>، استفاده‌های فراوان علمی نموده است.

### آشنایی با موازین ترجمه و کیفیت گزارش تهذیب الأخلاق

قدما که در همه ابواب ادب و حکمت و علوم انسانی، در سایه برخورداری از فرصت، ژرف اندیشانی مایه ور بوده و به اقتضای انس با طبیعت، با لطایف آن آشنا تر و درک موزون تری از جهان و جهانیان داشته اند، فصاحت الفاظ نویسنده را در پررهیز وی از غریب وحشی و رویگردانی و اجتناب از کلام مبتذل دانسته، بر تناسب الفاظ و مطابقت آن با معانی تأکید ورزیده اند.

صحت معانی را نیز با رعایت (ایضاح تفسیر) به گونه ای که نویسنده نکته‌یی

را مشکل و یا مجمل نگذارد و (استیفاء تقسیم) به صورتی که چیزی از اصل مطلب نکاهد و یا بر آن نیفزاید و در نتیجه (صحت مقابلات) — امکان پذیر دانسته اند.<sup>۱۴</sup>

اما زبان مناسب برای ترجمه، زبانی است که برای مردم قابل فهم بوده، از لحاظ ادبی نیز برای خواننده دلزدگی ببار نیارد و مترجم باید توانایی آن را داشته باشد که متن اصلی را به گونه‌ای ترجمه کند که اگر مقایسه‌یی با متن بکنند، انحراف از متن اصلی نداشته باشد و تنها در صورت رعایت امانت و حفظ مطالب متن اصلی است که مترجم می‌تواند مأجور و از کار خویش خشنود باشد. از این رو اثری را که به زبان دیگر نوشته شده، لازمست خواننده و پس از ادراک معانی به گونه‌ای که برای خواننده ابهامی ببار نیارد، آن را به زبان فارسی برگرداند. از این رو ترجمه کردن از نوشتن بسیار دشوارتر است زیرا نویسنده به هنگام بیان فکر و اندیشه خود آزادی دارد. در حالی که مترجم در موقع بیان فکر دیگری، از آزادی کامل محروم و همه تلاش وی مصروف انتقال فکر و مقصود نویسنده اصلی است.

ترجمه خوب و شایسته، نوعی فرهنگ آفرینی و بنوبه خود وسیله انتقال فرهنگ و عامل تقویت مبانی فکری مردم هر جامعه بشمار می‌رود. محض مثال یکی از عوامل مؤثر در شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی برگرداندن آثار یونانی و ایرانی و سریانی به زبان تازی بود. چنان که ترجمه آثار یونانی و تازی به زبان لاتین و زبانهای اروپایی دیگر، تکامل فرهنگی در دوران بازرایی (= رنسانس) را ببار آورد.

اما نمی‌دانم چرا برخی از ارباب دانش و اطلاع — تلاش‌های مترجمان را چندان وقعی نمی‌نهند. شاید عیوب برخی از ترجمه‌ها مانند کم مایگی و شتابزدگی و عدم آشنایی با دقایق زبان اصلی کتاب و نیز زبان مادری و به هر حال بی‌دقتی بسیاری از مترجمان، و نیز فقدان مقدمه و زندگی‌نامه نویسنده و یا

عدم تعلیقات و توضیحات لازم و در نظر نگرفتن سبک نگارش نویسنده اصلی و ترجمه نکردن از متن اصلی و عدم توجه به گونه‌های تاریخی و جغرافیایی زبان و ناتوانی مترجمان در واژه‌گزینی — از عوامل مؤثر در بی‌اعتنایی به ترجمه‌ها باشد. نگارنده این سطور علاوه بر رعایت نکات فوق، تا آنجا که در توان وی بوده است کوشیده است، یکی از قوانین بنیادی ترجمه را که دقت کامل در حفظ و انتقال مقصود نویسنده است، مراعات کند و هیچ‌گونه انحرافی را از این روش جایز ندانسته است مگر در جایی که مطلب در زبان فارسی بکلی نارسا و نامفهوم بوده است. زیرا تنها در سایه این اصل است که خواننده را قادر می‌سازد به سبک نگارش نویسنده اصلی آشنا گردد.

### اخلاق از دیدگاه‌های گوناگون

دانای یونان — ارسطو — اخلاق را کسب سعادت از برای خود و دیگران دانسته و مفاد اندیشه‌های اخلاقی او بر محور این فکر و مرام است که انسان را چگونه می‌توان خوشبخت و خوشحال ساخت؟ و به اعتقاد او — خوشبختی یگانه مقصودی است که بذاته مطلوب است.<sup>۱۵</sup>

در ایران قدیم نیز «گفتار و کردار و پندار نیک» معیار اخلاق محسوب می‌گردید.

از نظر علمای اخلاق در دوره اسلامی «انْ خَلَاقَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَا تَصِحُّ إِلَّا بِطَهَارَةِ النَّفْسِ كَمَا أَنَّ أَشْرَفَ الْعِبَادَاتِ لَا تَصِحُّ إِلَّا بِطَهَارَةِ الْجَسْمِ».

و آنچه در زمینه رفاه زندگانی مادی برای آدمیان حاصل شود و موجبات آسایش جسمانی آنها را فراهم سازد، بدون تزکیه نفس و تهذیب اخلاق و تصفیه قلب و اصلاح سیرت، ناقص و ناتمام بوده، کمبود و نقصان همچنان باقی است.

از آنجا که هدف اسلام گسترش خیر و دفع شر و راهنمایی مردم به سوی حق از طریق امر به معروف و نهی از منکر است، بر هر که مایل است که به این امر دشوار آمیخته با مخاطرات سرشار دست یازد — واجبست از رذایل و پستی‌ها دوری جُسته، از هوسهای شرارت‌آمیز بپرهیزد و به پستیهای فسق و تباهی تن در-

ندهد و به خوبیهای نیکو و پاک آراسته گردد تا آن که نفس وی با عدل محض همخانه و یا اعتدال بحت و میانه روی همراه گردیده، مصفاً و پاکیزه گردد.

آنگاه که نفوس پاک و پاکیزه شد و به مبادی استوار حقیقت خو گرفت و مبادی مذکور ملکه وی گردید، دارندگان چنین خوبیهای راهنمای افرادی می گردند که به گفتار آنها گوش فراداده، فرمانشان را گردن می نهند.

پیامبران در پیشاپیش صاحبان این صفاتند و قرآن کریم در بیش از صد آیه بر تشویق بر محاسن اخلاقی تصریح می کند و پیامبر (ص) نیز به این نکته تصریح فرموده است: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ** و در موارد دیگر فرموده است:

(۱) **إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْرِكُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ؛ (۲) إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا. (۳) أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ أَخْلَاقًا، (۴) مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ مِنْ أَعْمَالِ أَهْلِ الْجَنَّةِ،**

و بدان گاه که در آینه نگاه می کرد، از خدا بدعا می خواست که: **«اللَّهُمَّ، كَمَا حَسَنْتَ خَلْقِي فَحَسِّنْ خُلُقِي»** و از اخلاق سوء، به خدا پناه می برد و می فرمود: **«اللَّهُمَّ، إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّقَاقِ وَالْتِفَاقِ وَسُوءِ الْأَخْلَاقِ.»**

و این صفای نفس بدان جا می انجامد که از زندگانی برداشتهای پاک داشته و در او آداب معاشرت بکمال رسد و پیشوا شایستگی آن را می یابد که دعوت دینی او به افراد جامعه ای که خداوند برای آنها اراده خیر فرموده است، ابلاغ گردد و هر گاه رهبر از این فضایل دوری گزیند، مردم از گرداگرد وی می گریزند و از دعوت خود جز انعکاس صدای خویش نمی یابد. چنانکه خداوند متعال به پیامبرش می فرماید: **«لَوْ كُنْتُ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا نَفِضُوا مِنْ حَوْلِكَ»** ۱۶

وظیفه مؤمنی که عهده دار دعوت است، آنست که نرم خو و نرم گفتار و بردبار باشد و تنها در این صورت است که گفتار او مسموع می افتد و شفاعت می شود و آموزش وی مؤثر می گردد. ۱۷

از نظر ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ ق) «مطالعه اخلاق حکما موجب احیای

سنت مطلوب و نابودی بدعت مذموم می‌گردد.<sup>۱۸</sup>

حکما گفته‌اند که: فضایل هیئت‌های معتدل بین دو حالت ناقصند<sup>۱۹</sup> و افعال خیر، حدّ وسط دو رذیله‌اند. از این رو حکمت حدّ متوسط شرّ و جهالت — و شجاعت: واسطه بین اقتحام (بی‌پروایی و گستاخی) و جبن (= بزدلی و بددلی)<sup>۲۰</sup> — و عفت: واسطه میان شرّه (آزمندی) و ضعف شهوت، و سکینه: حدّ متوسط بین سخط و ضعف غضب — و غیرت: حدّ واسط بین حسد و سوء عادت — و ظرف: حدّ متوسط میان خلاعت و فدامت — و تواضع، واسطه بین کبر و دناوت نفس، و سخاء: واسطه بین تبذیر و تقتیر و حلم: حدّ واسط بین خلابت و حسن خلق — و حیاء: واسطه میان وقاحت (بی‌شرمی) و حصر — و وقار: حدّ واسط هُزء و مسخرگی و سخافت است.<sup>۲۱</sup>

در عرف نویسندگان کتب اخلاقی در عهد اسلامی، مصالح اعمال و اخلاق بشر و یا در اصطلاح آنها «حکمت عملی» بر سه قسم است:

اول آنچه مربوط به خود شخص است به انفراد، این نوع را «تهذیب اخلاق» (= پیرایش خوی) گفته‌اند.

دوم آنچه مربوط است به شخص از نظر مشارکت در منزل یعنی از جنبه رفتار با خانواده و زن و فرزند و خویشان و اتباع و اشیاء، این نوع را «تدبیر منزل = خانه داری» نامیده‌اند.

سوم آنچه مربوط است به شخص از نظر مشارکت با اجتماع که شامل امور اجتماعی و سیاسی می‌شود، و این قسم را «سیاست مدن» گفته‌اند که از آن می‌توان به «کشورداری و مردم داری» تعبیر نمود.<sup>۲۲</sup>

تَهْذِیْبُ الْأَخْلَاقِ یَحِیْبِ بِنِ عَدِی

کتاب حاضر در نوع خود از مراجع فرید و مشتمل بر اصول و فروع اخلاقی و تدابیر علمی و عملی است که رعایت آنها در ایام حیات آدمی برای خوشبخت

بودن و خوشبخت زیستن ضروری شناخته شده، علاوه بر آن که نویسنده بر نکات مربوط به اصول کلی سیاست و قوانین کشورداری، جای به جای و بتناسب مقام با مقال انگشت تأکید نهاده و انصاف را که در غایت ایجاز به اصول اساسی لازمه زندگانی این جهانی اشاراتی بلیغ نموده است.

تردید نیست که اصول و تدابیر مذکور را مؤلف — از آثار و افکار قدمای پیش از خود برگرفته و کتابی خوش تدوین، عاری از اطناب ممل و بدور از ایجاز مخمل — در اخلاق و سیرت انسانی و قوانین سیاست و اصول تربیت پرداخته است، و اگر چه امروز از مصادر مصنف در تلفیق مطالب و تصنیف کتاب حاضر — بی اطلاعیم اما بدون تردید می توان یکی از مآخذ فیلسوفان دوره اسلامی را دستاوردهای اندیشه و حاصل ژرف اندیشی های فلاسفه قدیم یونان و ژرف کاوی فکر آنان در زمینه احوال انسان دانست که با اقتباس از آراء آنها و تلفیق و ترکیب با عقاید اسلامی، مبنای باور داشت ها و اندیشه های خویش قرار داده، از آن معرفت به سلامت در دنیا و کرامت در آخرت را اراده می کردند.

مطالب این کتاب بر نبوغ و احاطه نویسنده بر فنون حکمت و اخلاق و تمهر وی در سیاست دلالت دارد و در شمار قدیم ترین کتابها و رسالات در این زمینه در عهد اسلامی است که با متانت ترکیب و عدم تکلف و به اسلوب، «سهولت و امتناع» تحریر یافته و علاوه بر شهادت معاصران نویسنده بر رسوخ و تفرّد وی در حکمت و غزارت علم و حسن قریحه یحیی — از تبّحر و بصیرت وی در ادب عربی و تمکّن وی بر جودت لفظ و نیروی نقد و بررسی و ارزیابی خوی و خصال انسانی حکایت می کند.

اکنون جای آن دارد که شکر خالصانه و سپاس صادقانه خود را به درگاه حکیم علی الإطلاق و معبود باستحقاق نثار آورده، از سر صدق و اخلاص با ابوالفتح بُستی دمساز و هم آواز گردم:

مَنْ اسْتَعَانَ بِغَيْرِ اللَّهِ فِي ظَلَبٍ      فَإِنَّ نَاصِرَهُ عَجَزٌ وَخِذْلَانٌ

و برآستی که :

جهد بی توفیق، جان کندن بود      ز ارزنی کم گر چه صد خرمن بود  
جهد بی توفیق خود کس را مباد      در جهان والله اعلم بالرشاد

در پایان این مقال، از مهربانی و حسن توجه اولیای محترم مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی که با گشاده رویی از پیشنهاد انتشار کتاب حاضر استقبال نموده و با یادآوری های بجا و فتنی موجبات اِکمال و اصلاح کتاب حاضر را فراهم ساختند و محبت های ایشان مرا بر اقدام در اتمام آن تشویق کرد، از صمیم قلب سپاسگزارم.

برومند باد آن همایون درخت      که در سایه اش می توان برد رخت

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا اتِّبَاعَ الصَّالِحِينَ وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِمْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

محمد دامادی

سوم شهریور ماه ۱۳۶۴

## یادداشتها و منابع

الف : یادداشت‌ها :

(۱) قال ابوبکر الخُوَازِمی : متنزهات الدنیا اربعة مواضع : غوطة دمشق ونهر- الألبَّة و شعب بوان و سواد سمرقند.

(۲) محمد کرد علی (۱۸۷۶-۱۹۵۳م) نویسنده و آزادی خواه کرد نژاد سوریه بود که در دمشق به دنیا آمد و انتشار مقالاتش در مجله المقتطف او را بلند آوازه ساخت. سوءظن حکام عثمانی به وی، موجب گردید وی به مصر رود و به تأسیس مجله المقتطف پردازد. در سال ۱۹۰۸ م با اعلان قانون اساسی عثمانی، به دمشق بازگشت و در آنجا به ادامه انتشار المقتطف پرداخت. در سال ۱۹۱۹ م که فرهنگستان دمشق تأسیس گردید، وی باستحقاق به ریاست آن برگزیده شد. در دوران حکومت فرانسویان بر شام، دوبار وزارت معارف را یافت. وی به خاطر احیای میراث قدیم فرهنگی - از پیشوایان نهضت ادبی سوریه بشمار می رود. در آثار خویش - تمایلی آشکار به اسلوب ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ ق) دارد. آثارش عبارتست از:

(۱) خطط الشام (در شش مجلد) (۲) الاسلام والحضارة العربیة (در دو مجلد) (۳) أمراء البیان (دو مجلد) (۴) أقوالنا وأفعالنا (۱) (۵) القديم والحديث (۱) (۶) غرائب-

الغرب (دو مجلد) (۷) المذاکرات (در سه مجلد) (۸) غوطة دمشق (۱) (۹) دمشق مدینه۔  
 الشعروالسحر (۱) (۱۰) کنوزالاجداد (۱) (۱۱) سیره احمد بن طولون للباوی (۱)  
 (۱۲) رسائل البلغاء (۱) (۱۳) المستجد من فعلات الاجواد للتنوخی (۱۴) تاریخ حکماء  
 الإسلام (للبیوق) (۱۵) الاشریة لابن قُتیبة (۱) (کنوز الاجداد، دمشق / ۱۳۷۰ =  
 هـ . ق)

(۳) معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة، یوسف الیان سرکیس، ص ۱۷۰.

(۴) ترجمه الفهرست، ص ۴۵۷، اخبار الحکماء، ۳۴۱.

(۵) ابو حیان علی بن محمد بن عباس توحیدی، ادیب و فیلسوف معتزلی قرن  
 چهارم (۳۱۰-۴۱۴ ق) که یاقوت در معجم الادبا (۶/۱۵) او را «یگانه ای که از  
 لحاظ ذکاء و فطنت و فصاحت و مکنّت در جهان بیمانند دانسته است و مهارت  
 وی را در حسن تنظیم مطالب و سهولت انشای عربی، چنان دانسته اند که او را  
 «جاحظ ثانی» لقب داده اند. و متز در کتاب تمدن اسلامی در سده چهارم هجری او  
 را «علی الاطلاق بزرگ ترین نویسنده گان نثر تازی» (۱/۳۹۴) دانسته است از  
 کسانی است که هیچگاه کسی جز شخص خود را نمی پسندیده و در آثار متعدد خویش  
 — کمتر کسی از معاصران خود را از شمشیر تیز نقد و طعنان قلم و استهزاء و الفاظ  
 طنزآمیز معاف و مصون داشته است. اگر باور ندارید محض مثال به مطالب کتاب  
 اخلاق الوزیرین او که «مثالب الوزیرین، الصاحبُ ابنُ عبّاد و ابنُ العمید» است  
 را بنگرید که مبنای خصومت ابو حیان بکلی مادی و هدف اساسی وی دستیابی به  
 مال و مقام صاحب بن عبّاد و ابن العمید — بمنظور رهایی از فقر مکتبی که سایه وار  
 او را تا پایان همراهی کرد — بوده است و چون مقصود وی به حصول نیبوست به  
 نگارش کتاب مذکور پرداخت که درونمایه آن شرح مقابح و بیان معایب و مثالب  
 ابن العمید و ابن عبّاد است. وی بدین کتاب حجیم نیز کفایت نکرده، بار دیگر به  
 زخم زبان و طعنه به آن ها در کتاب الامتاع والمؤانسة به شیوه خاصّ خویش  
 پرداخته، حوادث و اشارات را به یاری قوت خیال واستیلا بر واژگان زبان و ذهن

وَقَّادِی که داشته، در هم آمیخته، و در تعصب نسبت به عقیده خویش پافشاری بسیار نموده و در رجحان رأی خویش بر آراء دیگران افراط نموده و از کلمه حق، اراده باطل کرده است.

در میان ادبا این اعتقاد قوت گرفته است که کتاب اخلاق الوزیرین کتابی شوم و نامبارک است و هر که آن را دارا گردد در احوال نفسانی وی سخت مؤثر می افتد. و ابن خلکان، علاوه بر آن که تجربه افراد مورد وثوق خویش را شاهد می آورد، یادآور می شود که خود بتجربه این نکته را دریافته است. (وفیات الاعیان، ۲/۲۷۰).

هرگاه این باورداشت درست باشد، ابوحنیان به کیفر سرکشی و ستمکاری و دروغگویی خویش در سراسر عمر دراز خود با نامرادی و محرومیتی طاقت فرسا دست به گریبان و با رنجی جانکاه دمساز بوده است. و هرچند تنها استادان خویش مانند عیسی الرمانی و ابوسلیمان منطقی و یحیی بن عدی را از انتقاد تند مستثنا نموده (محمد کردعلی، کنوزالاجداد، ص ۲۲۶) اما از بیان مساوی و اظهار معایب موهوم یا محقق دیگر معاصران خویش دریغی نداشته است. و با این مقدمات، آراء وی در باره دیگر افراد، همواره سند متقن و فصل الخطاب محسوب نمی گردد.

۶) شیخ در لغت عرب به کسی اطلاق می شود که از پنجاه و پنجاه و یک سال کمتر نداشته باشد و به تعریف دقیق تر کسی است که سنش مابین پنجاه و هشتاد سال باشد. (المخصص، ابن سیده، ۱/۴۲، و نیز لسان العرب، تاج العروس ذیل کلمه «شیخ») اما در مجاری استعمال نویسندگان تازی و پارسی، اکتفا بدین مفهوم تنها نشده و علاوه بر اطلاق آن بر رؤسای دیوان رسائل در عهد سامانی و یا انحصار «الشیخ الجلیل» به وزراء — گاه به منظور مطلق تعظیم — و بدون اعتنا به مفهوم بدوی نیز بکار رفته است. (قزوینی، محمد، یادداشتها، ج ۵ ص ۲۳۹). ابوحنیان در مقابسات از یحیی<sup>۱</sup> با عنوان «شیخنا» یاد کرده است. (مقابسات، ص ۲۲۴ و ۲۹۷).